

## کلام جدید

# صنع بشر نمودی از صنع خدا



و جوش کند و در زمستان هم خشک شوند. تعبیر می‌کردند این آسمان هفتگانه را با آباء سبعة. چون این هفت سیاره نقش اساسی در زمین داشتند و در زمین هم موجودات را از چهار عنصر مرکب میدانستند. و می‌گفتند تأثیرات سماوی روی عناصر زمینی است که مرکبات را بوجود می‌آورد یعنی عناصر زمینی منفعل اند و آنها را امهات اربعه لقب داده‌اند. در اثر تأثیر سماوی بر عناصر اربعه زمین، مرکبات پیدا می‌شد در چهار صنف اصلی یعنی جمادات و گیاهان، حیوانات، انسانها، جمادات میان آنها اختلاف زیاد است. بعد بین گیاهان رده‌های مختلف است. این مرکبات را موالید اربعه یا فرزندهای چهارگانه می‌گفتند یعنی از تأثیر عوامل سماوی بر عوامل ارضی که این هم مرکبات لاتحسی پیدا می‌شود. ولی این تأثیر هم وضعی ثابت نداشتند بلکه این حرکات منظم و با این همه اختلافات که می‌گفتند فلک حرکت می‌کند. فلک میل شمالی و جنوبی پیدا می‌کند خورشید ارتفاع و انخفاض پیدا می‌کند. و حرکت زمین را حرکت بیضی میدانستند. زمین را مثل توری گردان تصور میکردند و می‌گفتند در مجموع اینها یک رابطه‌ای به دست می‌آید که مثلاً حرکات زمینی یا آسمانی به آن دلیل آن وضع و شکل را بخود گرفته است که زمینه را برای وجود دیگری پدید آورد این مقدمه است و آن نتیجه. این را می‌گفتند دلیل نظم یا نظام که در قرآن هم آمده است و من آیات زیاد است و من آیات خلق السموات والارض وما بث فیهما من دابة وتصريف الرياح

و ما انزل الله من السماء ماء. سما در قرآن کلمه وسیعی است چون سماء در فارسی آسمان است. کلمه آسمان، مرکب است از اس (دست آس و آسیاب (آبی). آسمان آسیا چون فلک مثل آسیا دور خود می‌گردد. در عربی کلمه سماء آمده است از ماده سموعنی آنچه بالا است.

این یک مفهوم گسترده است که به هر امری که نسبت به امر دیگری بالاتر قرار گیرد میشود به آن سماء گفت، حتی شامل میشود به برتری حسی و معنوی. بنیید در این آیه خوب نشان میدهد یک جا صحبت ابر میشود. ابری که بیان سماء و ارض.... است دوباره راجع به باران بحث می‌کند. می‌گوید و ما انزل من السماء ماء که خود ابر که بین آسمان و زمین شد خود ابر آسمان شده است و در آیه دیگر خود باران باز سماء گفته شده و انزلنا السماء علیکم مدرارا، غرض آن است که در قرآن هم این وضع که در مجموع عالم می‌بیند با آن نتایج و اثری که از آن مشاهده میشود رابطه‌ای را اثبات می‌کند یعنی مقدمات را مطرح می‌کند که با توجه به این مقدمات است که نتایج بوجود می‌آید. در آیات دیگر که در سوره روم است و من آیات بریکم البرق خوف و طمعا. ترس از اینکه ابر نبارد و طمعا در باریدن دارد. و من آیات زیاد است.

بسمه تعالی  
در شماره‌های قبل بحث درباره مذهب شروع شد و نظریاتی را که در باب پیدایش دین و مذهب بود مطرح گردید و بعد نظر اسلامی در مورد پیدایش دین و اینکه دین چیست، شرح داده شد و بعد رسید به اینکه حال چه وجه مشخصه‌ای یک مذهب دارد که گفته شد. وجه مشخصه اصلی مذهب، وجود خداوند است و بعد از راه برهان نظم اثبات خدا شد که بر این برهان از طرف فلاسفه غرب یکسری ایرادهای گرفته شده بود که مهمترین آنها ایراد دیویدیوم بود که قسمتی از آن در شماره قبل جواب داده شد و اکنون در آخرین قسمت این سیز مطالب، به تکمیل جواب بر ایرادهای برهان نظم پرداخته می‌شود.

هیوم می‌گوید ما در عالم کیفیتی مشاهده می‌کنیم که نام آن کیفیت را نظام عین نام می‌دهیم و این عالم را با نظام خاص و معینی مشاهده می‌کنیم و از این نظام به ناظم آن پی می‌بریم اما هیچ نشان نمی‌دهد که این ناظم پدید آورنده جهان هم هست. گرچه برهان نظم، استدلال بر وجود ناظم است نه صانع ولی ضرورت ندارد که ناظم را صانع نداند و تفکیک میان صانع و ناظم سخن کلی است.  
این است که قبل از اینکه به بحث درباره سخنان هیوم بنشینیم یک نگاه کلی به استدلال قدما درباره نظم می‌پردازیم. قدما می‌گویند ما می‌بینیم

شب و روز متوالیا پیدا میشوند هر سال سیصد و شصت و پنج روز است، نقطه ربیعی اول بهار، اعتدال خریفی، بلندی شب‌ها این رویدادهای زمانی چگونه است که نظم کامل در آن حکم فرماید با یک حساب معین و مشخص و لا یتغیر. شب پشت روز والی آخر. اعم از آنکه بگوئیم حرکت زمین بدور خودش یا به دور خورشید است. این نظام شب و روز از یک طرف و نظام فصول از طرف دیگر منشاء پیدایش این همه موالید شده است و

صنع بشر یعنی اینکه اشیاء را با هم مرتبط سازد تا از مجموعه آنها مثلاً خانه‌ای با اطاق و سقف و آشپزخانه و غیر برای سودجویی خود، درست کند.

در غیر اینصورت حیوانات و انسانها و گیاهان بوجود نمی‌آمد. قهراً در اینجا در ذهن انسان این مطالب نقش می‌بندد که این حساب دقیق با پیدایش موالید، یک رابطه‌ای دارد و رابطه علت و معلولی در میان آن دو حکم فرما میشود. قدما که گردش را از آن فلک می‌دانستند نه از آن زمین این گردش‌های مختلف که خورشید در ظرف زمانی بتابد و بعد پنهان شود. در فصول زمستانه در بهار حیات جنب

دارد، آیا ما به توکیو رفته ایم، آیا دلیل تجربی داریم، برهان عقلی داریم...  
بحث درباره آنچه باز در زمینه برهان نظم مربوط به سخنان هیوم میشود این است که در باره نظام علم و صنع عالم همان تصویری است که فلاسفه اسلامی از اعمیایان و متکلمان می دانند.



به نظام استدلال میشود و همه اینها از ارتباط و تشکیلات کل و اینکه هر کدام در جانی مخصوص قرار گرفته اند و کار مخصوص انجام میدهند و میان همه آن تشکیلات هماهنگی برقرار است و صحبت می کند و نشانه آنست که یک کار حساب شده است نشانه این است که هماهنگی است. کار حساب شده یعنی از ابتدائی که شروع میشود تا آنجا که آن نتیجه نهائی بدست می آید این کارها برای آن نتایجی نهائی بوجود می آیند. کار حساب نشده نامش تصادفی است. یعنی کاری که چند تا کار که در هیچ کدام منظور خاصی نهفته نیست. مثلا شما یک رستورانی را در نظر بگیرید یک آقائی که نماینده دانشجویان دانشکده الهیات است با خود فکر می کند برود فلان کافه غذا بخورد، نماینده دانشجویان ادبیات و نماینده دیگر دانشجویان همین طور و بدون آشنائی با هم در کنار یک میز نشسته اند بی آنکه خود بدانند در یک جا جمع میشوند و بعد می گویند ما باید یک روزی دورهم بشینیم و اکنون بحث می کنیم این حساب نشده است چون این چند کار هر یک برای خود استقلالی دارد ولی بعد از بوجود آمدن این اجتماع نتیجه بدست می آید اما اینطور نیست، آمدن این نماینده برای این نتیجه گیری و با هم بحث کردن نبوده بلکه به منظور دیگری بوده که تصادفاً این جلسه پیش آمده است. حالا، تصادف در یک حد معینی اگر باشد از نظر احتمال یک در صدی دارد که قابل قبول است ولی اگر همین عوامل تصادفی زیادتیر شود مثلا اگر در صد پنج عامل باشد مثلا پنج نماینده از پنج دانشکده در سرزمین معین اگر چه خیلی مستبعد است و خیلی بندرت اتفاق می افتد ولی نمی شود نفی کرد که واقع نشود. اما هر چه عوامل بیشتر بشوند احتمال وقوع تصادف کمتر می

و من آیات در قرآن زیاد است که همه اینها از ارتباط و تشکیلات کل و اینکه هر کدام در جانی مخصوص قرار گرفته اند و کار مخصوص انجام میدهند و میان همه آن تشکیلات هماهنگی برقرار است، صحبت می کند.

الظالمون علوا کبیرا، ماقدروا الله حق قدره که خداوند برتر است  
از هرگونه قیاس گرفتن با مخلوق و چون خدا برتر از قیاس و ووهم و گمان است. پس هر معرفتی باطل است و باید اعتراف کرد که هیچیک از معرفتهای ما معرفت نیست. یعنی تعطیل عقول از معرفه الله. اشاعره چنین عقیده ای در این باب داشتند، که خدا راهرگونه توصیف کنیم او را با مخلوق توصیف کرده ایم و این غلط است و توصیف تعطیل است، به تعبیر دیگر تمام مفاهیم و معانی که در ذهن ماست این معانی و مفاهیم جامه هائی است که برای اندام مخلوقات ساخته شده است. این مفاهیم و معانی جامعه ای نیست که خدا را به آن معانی پوشانید. این جامعه فقط بر اندام مخلوق راست می آید نه بر اندام خالق و خدا منزله است از تشبیه توصیف. جریان دیگر نقطه مقابل است که می گوید خدا به ما عقل داده است و عقل نیروئی است که با آن خدا را میتوان شناخت و چون معتقد به حس شناختن بودند در همین شناخت به گودال تشبیه می افتادند یعنی خدا را قیاس گرفتند به مخلوقات و فعل خدا قیاس میشد به فعل مخلوق و حکمت و صنع و غیره و می گفتند خدا حکیم است چگونه؟ بعد حکیم بودن بشر را مثال می آوردند یا خدا صانع است، بشر را صانع قرار می دادند، یا خدا ناظم است بشر را ناظم قرار می دادند و این باز میشد نوعی تشبیه، در این جا بود که مساله بسیار مهم و حساس میشد و یک راه سومی وجود داشت، که باید از این راه سوم رفت که نه به تعطیل قائل بشد و نه به تشبیه یعنی راهی که از تشبیه بگذرد اما به آن قائل نشود بلکه فرق بین اعمال خدا و انسان بگذارد. سخنان هیوم بر این اساس است یعنی او راه سوم را نمی شناخته است و به راه اول هم که تنزیه است کاری نداشته و تصور کرده است که تنها راه، راهی است که او در آن سخن گفته است. صنع بشر یعنی چه؟ بشر خودش یک جزء از اجزاء عالم است صنعت بشر یعنی اینکه انسان از اشیائی که در عالم وجود دارند و هر کدام دارای طبیعت و قانون خاص هستند بشکلی بهره برداری کند. یعنی آنها را باهم ارتباط دهد و از انتظام دادن آنها بتفع خود بشر سودجویی کند. مثلا ما می گوئیم این ساختمان صنع بشر است، یعنی این ساختمان عبارت از از یک سلسله مواد، گچ و آهن و آجر، خاک و آهن و سیمان و چوب و سیم و برق که هر کدام برای خود یک خاصیت دارد. صنع بشر یعنی این اشیاء را باهم مرتبط ساخته تا از بقیه در صفحه ۱۱۴

یعنی قیاس گرفتن خدا به بشر و قیاس گرفتن صانع بودن خدا به صانع بودن بشر و قیاس گرفتن حکیم بودن بشر و قهرا قیاس فعل خدا به فعل بشر. این اصل کلی باید مورد توجه شود که در عدل الهی و غیره آمده که از صدر اسلام درباره مسائل توحیدی دو جریان و به یک معنا سه جریان در کنار یکدیگر بوده است، جریان تنزیه بیون یعنی گروهی که راه تنزیه می پیچیدند و برای فرار از هر نوع قیاس گرفتن خدا با خلق خدا، بنوعی تعطیل معتقد بودند که این خود یک جریان جالب است، یعنی این دسته حساسیت پیدا کرده بودند به لیس کثله شئی، سبحان ربک العزیز عما یصفون، تعالی الله عما یقول

شود و حتی با اضافه شدن یک عامل در حساب احتمالات عجیب تضاعف می کند و بطور مضاعف بالا می رود. بعد تدریجا عوامل رویه ازدیاد می رود بطوری که احتمال تصادف بودن آنچنان کوچک می شود که یک احتمال در میان میلیاردها میلیاردها، احتمالی که با اعداد قابل محاسبه نیست. یعنی برای ذهن انسان آنچنان تصادف خلاف است که امکان دارد آن احتمالات بی نهایت ضعیف را یقین بداند اما آیا تواتر موجب یقین هست یا نه بی شک یقین است ما الان خیلی اموری را داریم که دلیل تجربی و عقلی نداریم و فقط از راه تواتر میدانیم درست است. مثلا اگر به ما بگویند شهری بنام توکیو وجود

جواب گفت: چرا؟ صدای ماهان شما رو میلرزونه اربابتون نمیدونه و نمیبینه که مردم دیگه مردم چند سال پیش نیستن. اربابتون سرش مثل کبک کرده توی برهنا و فکر میکنه کسی اونو نمیبینه. اما مردم همه چشم دارن و همه گوش. حیف نیست که این گلوله ها توی تن هموطنان شما خالی بشه؟ این گلوله هائی که پول دادن از ناحیهاتون خریدین؟ مگه شیر از اینه که همه آدمیه و همه هموطن؟

نیکم هم مسلمونیم. ولی بقول شما همه ایرانیه. خیابانهای تهران هر روز شاهد درگیریهای خونینی بود. محمد که اینک علی نیز با او همراه بود در تمام درگیریها شرکت می جست. روز ۲۱ بهمن بود که شور و هیجان مردم چندبرابر شده بود از هر سو صدای مسلسل و ب حسین و امه اکبر شنیده میشد. یادگانهای یکی پس از دیگری بدست مردم شغال میشدند. سربازهایی که از سربازخانه ها فرار میکردند روی دوش مرده در خیابانها به گردش در می آمدند فضای شهر را دود و آتش پوشانیده بود. مردم اسلحه را بدست گرفته بودند و دنبال جان پناه میگشتند. زنها جادر به کمر بسته بودند و کیسه های

نسی را بغل زده و برای جوانها سنگر میساختند. محمد که همچنان میدوید فریاد زد: همه از خونه ها بیاین بیرون آقا گفته کسی توی خونه نمونه. از هیچی ترسید. پیروزی نزدیکه. دیوار حکومت داره میلرزه. به ذره دیگر مرده همت کنید و با هم این دیوار لرزونو بریزیم پائین.

محمد پیشانیاش را با دستمال سفیدی بسته بود و ژسه را بردوش کشیده بود و باشتاب میدوید. لحظه به لحظه صدای انفجار شدیدتر میشد. رژیم پوسیده آخرین لحظات زندگیاش را می گذراند. خیابان به صحنه زود خوردی تبدیل شده بود پیر و جوان و زن و کودک به خیابان ریخته بودند. زنی نارنجکی بدست گرفته بود محمد به او رسید فریاد زد: خواهر پرت کن، بنذار، مکت نکن.

صدای الله اکبر از لابلای سفیر گلوله فارسا و گویا بگوش میرسید. محمد پشت درختی سنگر گرفته بود و بروی آخرین دژ استعمار آتش میگشود. در این موقع نارنجکی وسط خیابان افتاد و عمل نکرد. محمد از جا پرید با عجله خود را به وسط خیابان رسانید. نارنجک را برداشت و با تمام نیرویش بطرف پادگان پرتاب کرد. ناگاه سوزش در پشتش احساس نمود.

دستش را روی سینه اش گذاشت خون گرمی کف دستش را پوشانید. محمد به سینه اش نگاه کرد تمام پیرهش را خون پوشانیده بود. پاهایش تا شد چشمهایش سیاهی رفت و بر زمین افتاد.

ساعت نزدیک ۶ بعد از ظهر بود. بیشتر پایگاه ها و مراکز رژیم بدست مردم افتاده بود محمد را بلند کردند و در آمبولانس نهادند. او هنوز نفس می کشید. برنامه عادی رادیو قطع شد و بعد از چند لحظه صدای هیجان زده گوینده شنیده شد: این جا. صدای انقلاب است. جشمان محمد باز شد. حسین که سر محمد را در آغوش گرفته بود او را نکان داد:

محمد. باشو. پیروز شدیم. انقلابون پیروز شد محمد. باشو. بین مردم دارن جیکار می کنن. محمد دستش را روی سینه اش گذاشت سرش را با زحمت بلند کرد از دریچه آمبولانس بیرون را نگاه کرد. لبخندی بر پانش نشست. از گوشه چشماش اشک سرازیر شد. با صدای خفه ای گفت: ما زنده ایم. نهضت ما زنده ست. ما با ادامه نهضتمون زندگی را دوباره هجی می کنیم زندگی را توی بهشت دوباره هجی...

## چگونه مدعیان....

بن یک تجربه ای که در بعد شیوه هاست، ر بعد اصول ما به این نتیجه رسیدیم که راه اصیل مقابله با اینها، این است که خود مردم حساب اینها را رسند چرا که اینها اعتقادشان بر این است که باید ظلم نمایی بکنند. ما عمدتاً امور مقابله با گروهها را از طریق خود مردم انجام داده ایم و خود این وانست بسیاری حربه های دیگر را از اینها بگیرد. لان بن بست سیاسی که اینها پیدا کرده اند همین ست که مجبورند کسانی را بکشند که کرده اند از بروهای حزب اللهی اصناف، کارگران و از تمام مستضعفین هستند که اینها در ظاهر ادعای طرفداری از آنها را می کردند و نهایتاً آمدند و با مردم درگیر شدند راه حل را هم در کشتن اینها دیدند چرا که دیدند بروهای مردمی هستند که میروند بسیج، جبهه جنگ در جاهای دیگر نگاهی میدهند. بعد اینها آمدند و

دیدند عجیب تعداد زیادی را از بین بردند و نه تنها این نیروهای حزب اللهی کم نشدند بلکه زیادتر هم شدند این بود که گفتند بیانیم و سران را از بین ببریم که دیگر از آن به بعد فرصت پیدا نکردند و الحمد لله مردم توانستند به اینها ضربه اساسی را بزنند ما معتقدیم که اصل استفاده از مردم، اصل آگاهی به مردم، تبلیغات صحیح و روشنگری صحیح، اصل وحدت در نیروهای نظامی و انظامی در بعد مقابله با نیروهای ضدانقلاب امر بسیار مهم و اصولی است که می تواند ما را در مقابل با آنها پیروز گرداند اشالله.

**مهندس میر حسین موسوی:**  
**ما با کمال قاطعیت با گروههای**

## محارب روبرو میشویم.

برادر موسوی در زمینه برخورد با گروهکها و وظیفه دولت در این زمینه گفتند: دولت در این زمینه موظف است اصولی را رعایت کند ما با کمال قاطعیت با گروههای محارب روبرو میشویم و سرکوب و نابودشان می کنیم دولت هیچ نوع گذشتی در این زمینه نمی کند ولی گروههایی که در چهارچوب قانون اساسی حرکت کنند و به قوانینی که در این زمینه وضع میشود گردن بگذارند طبق قانون احزاب طبیعی است که از آزادیهای پیش بینی شده می تواند بهره گیرند و وجود داشته باشند ولی گروههایی که بخواهند مخالفتهایی بکنند و مخالف قانون اساسی گاه بردارند و در صدد براندازی انقلاب و مملکت باشند طبیعی است که ما برخورد انقلابی با آنها خواهیم کرد.

## صنع بشر....

جموعه آنها خانه ای با اطاق و سقف آشپزخانه و غیره برای سودجویی استفاده کند، اینجا حکیم بودن هم مشخص میشود یعنی سرمتناسب هدف و غرض و مقصدی که دارد این سیاه را بکار می گیرد و بعد ما می آئیم در مورد داوند، که صنع خداوند چگونه است، یعنی آیا ما هم صنعش چنین است یعنی خدا آهن و گچ و مواد صالح تهیه می کند بعد به آنها نظم می دهد و دریا کوه و درخت می سازد و این صنعش برای غرضی ست؟ نه، این نادرست است و نقص خدا را می ساند.

حکیم بودن خدا آن نیست که کاری متناسب باغرض و هدف انجام دهد. و سامان دادن اشیاء متناسب با اهداف صانع باشد بلکه حکیم بودن خدا آنست که تمام موجودات و اشیاء را به غایت خود می رساند. نتیجه این میشود که تمام ذرات عالم وجودی غرض و ذی غایت هستند چون عالم غایت دارد. همه اشیاء در تکاپوی رسیدن به غایت هستند و اساس عالم بر اساس سیر و رسیدن به غایت خود هست و در نتیجه عالم یک نظام متقن پیدا می کند، یعنی خلق کردن خدا مساوی می شود با غایت داشتن مخلوق و مساوی می شود با رساندن مخلوق به

غایتش، به تعبیر دیگر حکیم بودن خدا مساوی می شود بانوعی شعور داشتن ذره ذره از عالم وجود و نوعی عشق سازی در تمام ذرات عالم وجود به سوی مقاصدشان. بنابراین ما ذریب حکیم بودن خدا، راه تزویه یا شاعره را طی نمی کنیم که بگوئیم فقط بشر حکیم است بلکه خدا را هم حکیم می گوئیم و نه راه تشبیه معتزله را می پیسانیم که حکیم بودن خدا را درست قیاس می گیرند به حکیم بودن بشر بلکه می دانیم خدا حکیم است و می توانیم حکیم بودن خدا را درک کنیم در عین اینکه خدا فعل و حکمتش منزه است از فعل و حکمت بشر. والسلام